

عرفان و هویت انسانی

بحران معنویت

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست!

قرن بیست و یکم را بجرئت می توان عصر <سقوط انسانیت> نامگذاری کرد. بحران معنویت یا فقر معنوی (که با فقر اقتصادی همراه و مزید بر علت شده است). بسیاری از مردم جهان را به آستانه جلوه های خوف انگیز و جنون آمیزی از فساد و جنایت کشانده است. آمار فحشا، اعتیاد، قتل، سرقت، تجاوز، خودکشی و... در سراسر نقاط جهان سر بفلک می ساید و بدتر از آن، جنگهای خانمانسوز، استثمار انسان توسط انسان و... می رود که ریشه انسانیت را در این جهان خاکی بخشکاند. در جهان امروز، <ردالت> قاعده و <انسانیت> استثناست و اگر روند تاسفبار سقوط معنوی بشر به همین منوال ادامه یابد، بعید نیست که در سالیان نه چندان دور، شاهد <حاکمیت بلامنازع اهریمن بر جهان> باشیم!

نظام سرمایه داری - که بقول فیلسوفی <انسان را گرگ انسان می خواهد!> - چنان فضای خالی از عاطفه و معنویت را بر سراسر کره خاکی حکمفرما کرده است که <قانون جنگل> را به یاد انسان می آورد. بر اساس این قانون آنکه از قدرت بیشتری برخوردار باشد، واجد حقوق و مزایای بیشتر از دیگران است. بنا به ضرب المثل عربی: <الحق لمن غلب> (حق از آن کسی است که پیروز می شود!) و بر اساس ضرب المثل انگلیسی (Might is Right) (زور یعنی حق!) (این اصل همواره رکن رکن فرهنگ استعماری انگلوساکسونی بوده است.) در این وانفسا، آنچه هیچ ارزش و اهمیتی ندارد، اخلاق، وجدان و عواطف انسانی است. بشر گرچه بواسطه قوه تعقل به کسب دستاوردهای شگرف علمی و فناوری های خارق العاده نائل آمده است، ولی بدلیل عدم برخورداری از کمال معنوی، از انسانیت و هویت انسانی خویش، بسی بدور افتاده است که در نتیجه آن، انسانها دستاوردهای علمی خود را نیز مصروف اقدام بر علیه انسانیت می کنند.

بی هیچ تردیدی <بازگشت به معنویت> تنها راه نجات انسان از بحرانهای روحی وی در تمدن جدید است. این بازگشت به معنویت، مستلزم <بازشناسی فرهنگ و هویت انسانی> است. در این میان گرچه دین و مذهب نقشی بسزا دارند، ولی بنظر می رسد که <عرفان> (که باید میان آن و <تصوف رسمی> تفاوت نهاد) بعنوان مکتب و بینشی <فرادینی> و <فراشریعتی> که تعالیم آن چکیده و عصاره تلطیف شده ادیان الهی می باشد، و پیروان تمامی ادیان و مذاهب را نیز بکار می آید، در جهت بازشناسی هویت انسانی، از توانمندی و غنای لازم برخوردار است. عرفان به آدمی می آموزد که <انسان کیست و انسانیت

چیست؟> و او را متوجه ارزش و کرامت ذاتی خویش می کند و از پوچ گرایي و نیست انگاری بدور می دارد. او را به ادامه حیات امیدوار می سازد و با برانگیختن آتش عشق در وجود وی. او را به زندگانی سرشار از شمع و شادمانی. استغنا و بی نیازی و توأم با تلاش برای خدمت به هموعان و دوری از کژي ها و کاستی ها رهنمون می سازد. احیای فرهنگ و هویت انسانی و گسترش بینش عرفانی. موانع خاص خود را نیز دارد. همواره در بسیاری از کشورهای جهان. استعمار خارجی یا استبداد داخلی (و یا هر دو اینها در پیوند شوم خود با یکدیگر) از بازشناسی هویت و فرهنگ انسانی جلوگیری بعمل آورده اند و کوشیده اند با استعمار انسانها و ترویج فرهنگ ضد انسانی. سلطه خود را بر ارکان قدرت تداوم بخشند. ولی انسان گرایان و طرفداران تعالی معنوی بشر. بایستی از هر فرصتی جهت ترویج فرهنگ انسانی بهره گیری نمایند. چرا که امروز جنگ. جنگ فرهنگهاست. با القای نوع خاصی از فرهنگ به جامعه. حتی می توان ساختار سیاسی و اجتماعی آن جامعه را بطور ریشه ای و بنیادین -به نفع یا به ضرر مصالح مردم- تغییر داد. در این میان قدرتهای شگرف جهان مطبوعات ناپیستی نادیده گرفته شود. و نیز امید باید داشت که پیروزی نهایی از آن حقیقت است. چنانکه استاد ازل بما آموخته است:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
و نیز فرموده:
از کران تا به کران لشکر ظلم است. ولی
از ازل تا به ابد فرصت درویشان است!

اخلاق اجتماعی بر بنیاد عرفان در بسیاری از عرصه های زندگی بشر که <قانون> در آن راهی ندارد. باورمندی های فردی انسانها بعنوان <عامل بازدارنده درونی> می تواند موثر و کارساز باشد. لذا <بینش عرفانی> اگر نهادینه شود می تواند از بسیاری از تبهکاری ها و مفسده انگیزی ها جلوگیری نماید و افراد را به سوی نقش آفرینی مثبت در جامعه رهنمون سازد. از پیامدهای قطعی و سازنده گسترش بینش عرفانی در جامعه. تحکیم بنیادهای اخلاقی و بازدارندگی افراد از ارتکاب به مفسد. جرایم و جنایات است. گسترش بینش عرفانی. بنا به دلایل زیر چنین نتیجه مثبتی را در پی دارد:

۱. مکتب عرفان بر <بازشناسی هویت انسانی> تاکید ویژه ای دارد. انسانی که هویت خود را بشناسد و بداند که <انسان کیست و انسانیت چیست؟> و سرگشته و حیران مویه سرایی نکند که <از کجا آمده ام. آمدنم بهر چه بود؟!> و یا <دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم!>. دیگر

در گرداب هولناک و دهشتزای بی هویتی و پوچ انگاری گرفتار نیست که او را به سوی فساد و جنایت سوق دهد. فرد عارف مسلک، برای وجود خویش ارزش و کرامتی بسزا قائل است. چرا که با بازشناسی هویت انسانی خود، به نوعی <خوبستن دوستی> نائل شده است (که با خودخواهی و خودپرستی تفاوت‌های بنیادین دارد) بر همین اساس، چنین فردی که کرامت ذاتی خود را بازشناخته است، به هیچ‌گونه آلودگی و تبهکاری تن نخواهد آید.

۲. عرفان و خدادوستی همواره ملازم با مردم دوستی و عشق به انسانیت است. فرد عارف مسلک که نسبت به <معشوق ازل> ایمانی استوار و عشقی سوزان و بی پایان دارد، به آثار و آیات و مظاهر و آفریده‌های او نیز خالصانه عشق می‌ورزد و خصوصاً برای <نوع انسان> بعنوان کاملترین آفریده خدا و تجسم مادی صفات الهی و خلیفه خداوند بر زمین، کرامت فراوان قائل است. چنانکه حضرت سعدی فرماید: <عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست!>

بنابراین در مکتب عرفان، آسیب رساندن به انسانها، گناهی نابخشودنی شمرده می‌شود. بفرموده خواجه شیراز: <می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن!> و یا:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست!

عرفان نه تنها پیروان خود را از آزار رساندن به دیگران بسختی برحذر می‌دارد، بلکه خدمت و یاری رساندن به دیگر انسانها را از وظایف آدمی می‌شمارد. <خدمت خلق> در طریقت عرفان از جایگاهی رفیع برخوردار است و برترین و بالاترین عبادات شمرده می‌شود. چنانکه شیخ اجل فرماید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست و در جای دیگر فردی را که نسبت به رنج و محنت انسانها بی تفاوت باشد، از دایره انسانیت خارج می‌شمارد:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
بنابراین فرد عارف مسلک نه تنها از آزار انسانها و پایمال کردن حقوق آنان پرهیز می‌نماید، بلکه بخش عمده‌ای از وجه همت خود را مصروف خدمت خلق می‌سازد و از غمی عین و چشمپوشی از حقوق فردی خویش نیز پرهیزی ندارد. چرا که ذره ذره اجزای وجود او آکنده از عشقی وصف ناپذیر نسبت به انسانها (اعم از دوست و دشمن) است. اصل <با دوستان مروت، با دشمنان مدارا> همواره آویزه گوش اوست. در حالت آرمانی، چنین فردی حتی از بذل جان خویش در راه هموعان دریغ نمی‌ورزد:

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان به چه کار دگرم بازآید؟

۳. غالب مفاسد و جنایات از نیازها و احتیاجات انسانها سرچشمه می‌گیرند. هنگامی که نیازهای طبیعی یک انسان برآورده نشود، چنانچه وی به سطح مطلوبی از کمال معنوی دست نیافته باشد، جهت ارضای آنها ممکنست به هر جرم و جنایتی تن در دهد. اصولاً <نیازمندی> قبح اعمال را در نظر فرد کمرنگ جلوه می‌دهد و بنوعی توجیه گر هر جرم و

جنایتي در مقابل نيروي مقاومت کننده <وجدان> است. ولي مکتب عرفان که <قانون عدم وابستگی> رکن رکن آنست. انسان را به درجه اي از استغناي روحي مي رساند که بتواند از بسياري نيازهاي ثانويه و حتي اوليه خود چشمپوشي نمايد (و يا دستکم ميل <زياده خواهي> را در انسان از ميان مي برد و او را از چپاول حقوق ديگران ممانعت مي نمايد.) اين بي نيازي و استغناي روحي و عدم زياده خواهي و افزون طلبي در آثار منظوم و منثور پيران طريقت به روشني مشهود است و براي نمونه، ابیات زیر از حضرت حافظ به بهترين وجهي بيانگر آن هستند:

فاش مي گويم و از گفته خود دلشادم بنده عاشقم و از هر دو جهان آزادم
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذيرد آزادست
يار با ماست. چه حاجت که زيادت طلبيم؟ دولت صحبت آن مونس جان ما
را پس!

همت عالي طلب جام مرصع گو مباش رند را آب عنب ياقوت رمانی بود
نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنياي دون مکن درویش!
با اين توصيفات، گسترش معنويت و بينش عرفاني و بازشناسي هويت انساني، عاملي بس موثر و نيرومند و البته لازم و ضروري براي مهار اخلاقي جامعه و راهي براي تعالي فرهنگي و معنوي اجتماع، و نجات بخش آن از بحرانهاي هولناک اخلاقي - که امروز همچون آفتي بنیان کن در تمامی جوامع بشري ریشه دوانده است - تلقي مي گردد.